

گابریل گارسیا مارکز

---

# داستانی مرموز

ترجمه بهمن فرزانه

www.ketab.ir



|                                                                                |                        |
|--------------------------------------------------------------------------------|------------------------|
| گارسیا مارکز، گابریل، ۱۹۲۸ - م. Garcia Marquez, Gabriel                        |                        |
| داستانی مرموز / گابریل گارسیا مارکز؛ ترجمه بهمن فرزانه - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۰ |                        |
| ۷۶ ص                                                                           |                        |
| ISBN 978-964-380-788-7                                                         | شابک ۷-۷۸۸-۲۸۰-۹۶۲-۹۷۸ |
| داستان‌های کلمبیایی - قرن ۲۰ م                                                 |                        |
| ۸۶۲/۶۶                                                                         | PQ ۸۱۸۰/۲۸/ ۲-۲ الف    |



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند/ بین ایران‌شهر و ماهشهر/ پ ۱۵۰/ طبقه چهارم/ تلفن: ۸۸۲۰۲۲۳۷  
فروشگاه: خیابان کریمخان زند/ بین ایران‌شهر و ماهشهر/ پ ۱۴۸/ تلفن: ۸۸۲۲۵۳۷۶-۷

#### ■ داستانی مرموز

● گابریل گارسیا مارکز ● ترجمه بهمن فرزانه ● ناشر: نشر ثالث

● مجموعه ادبیات ترجمه

● چاپ اول: ۱۳۹۰ / ۱۱۰۰ نسخه

● لینوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: مینو

● کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 978-964-380-788-7

● شابک ۷-۷۸۸-۲۸۰-۹۶۲-۹۷۸

پست الکترونیکی: [Info@saleesspub.ir](mailto:Info@saleesspub.ir)

● سایت اینترنتی: [www.saleesspub.ir](http://www.saleesspub.ir)

● قیمت: ۲۲۰۰ تومان

## فهرست

|    |                                    |
|----|------------------------------------|
| ۷  | مقدمه ناشر ایتالیایی               |
| ۱۳ | مقدمه مترجم                        |
| ۱۵ | داستانی مرموز                      |
| ۲۱ | فیلم خانم مارکیز                   |
| ۲۷ | خانم مارکیز و صندلی شگفت‌انگیز     |
| ۳۱ | ترمیم خانم مارکیز                  |
| ۳۵ | نامه‌ای سرگشوده به خانم مارکیز     |
| ۳۹ | اولین جواب خانم مارکیز             |
| ۴۳ | آیا واقعاً نامه از طرف بوریس بود؟  |
|    | معمایی بودن بوریس که در آن واحد در |
| ۴۷ | همه‌جا وجود دارد                   |
| ۵۱ | مجمع ارواح (تراژدی در سه پرده)     |
| ۶۹ | مرد هندی و تشویش خانم مارکیز       |
| ۷۳ | پایان لازم                         |

## مقدمه ناشر ایتالیایی

در روز نهم آوریل سال ۱۹۳۸، حدود ساعت یک بعد از ظهر خورخه الیسر گائیتان<sup>۱</sup>، آزادیخواه مردمی، با شلیک فردی ناشناس به قتل رسید. از دفتر وکالت خود در خیابان هفتم در مجاورت خیابان خیمنز د کزاداد در مرکز شهر بوگوتا خارج می شد. نیم ساعت پس از آن شلیک، گائیتان جهان را ترک کرد.

خبر سوء قصد و سپس مرگ، ملت را به نحوی انتقامجویانه به شورش واداشت که همانند یک رستاخیز هرج و مرجی چندین و چند کشته داد، همراه با غارت، حریق و حملات مختلف. کشور همان طور که همه می دانند به مرحله «شورش» پا گذاشته بود؛ وضعیتی که در واقع دو سال قبل از آن با پیروزی اقلیت محافظه کار بر کشور حکم می راند.

در چنین چارچوبی تاریخی، گابریل گارسیا مارکز پا به جهان روزنامه نگاری گذاشت. نتیجه ای بود بسیار طبیعی چون آن نویسنده جوان طی چند ماه قبل از آن سه داستان کوتاه در روزنامه ناظر به چاپ رسانده بود. مارکز در سال دوم دانشکده حقوق تحصیل می کرد و از آن جا که دانشگاه پس از شورش ماه آوریل بسته شده بود، دیگر نمی دانست در

پایتخت چه کند و تصمیم گرفت به سواحل اقیانوس اطلس باز گردد که به هر حال از اهالی آنجا بود. ابتدا به شهر بارانکیا<sup>۱</sup>، شهر بزرگ آن کرانه، رفت که مدت زمانی را در آنجا در خانه والدین خود زندگی کرده بود. دو سال هم در آنجا به تحصیل ادامه داد اما چون دانشگاه در آنجا هم بسته شد، تصمیم گرفت به سفر خود ادامه دهد و به شهر کارتاخنا برود. با آن شهر آشنایی نداشت ولی دانشگاه آنجا دانشکده‌های خود را باز می‌کرد. در آنجا نامنویسی کرد.

چنان‌که خود گابریل گارسیا مارکز به خاطر می‌آورد در یکی از خیابان‌های شهر کارتاخنا برحسب اتفاق با یکی از روشنفکران آن کرانه که هم نویسنده بود و هم پزشکی عالیمقام برخورد کرد؛ کسی به نام مانوئل زاپاتا اولیویا<sup>۲</sup>. آن مرد او را به اداره روزنامه محلی اونیورسال برد که به تازگی تأسیس شده بود. اولیویا در آنجا دوستان و همکاران معتبری داشت. این ملاقات نیکبختانه در روز هجدهم یا نوزدهم ماه مه ۱۹۴۸ به وقوع پیوست، چون در واقع در شماره بیستم ماه مه در صفحه چهارم فرهنگی آن روزنامه مقاله‌ای به امضای گابریل گارسیا مارکز به چاپ رسیده است. از آن پس در همان صفحه فرهنگی مقالات متعددی به امضای او به چاپ می‌رسد. سردبیر روزنامه نیز مقاله‌ای در تمجید روزنامه‌نگار جوان و جدید می‌نویسد و ورودش را به این عرصه خیر مقدم می‌گوید و در روزنامه به چاپ می‌رساند.

گابریل گارسیا مارکز یک روز هم روانه بوگوتا می‌شود تا به علاقه‌وافر خود نسبت به ادبیات وسعت بدهد. می‌خواهد در آنجا هم در رشته حقوق به تحصیل ادامه دهد و هم به ادبیات روی آورد و چنین است که پا به جهان ادبیات می‌گذارد.

مارکز اولین داستان‌های خود را در روزنامه ناظر به چاپ رسانده است. این اولین آثار که نشانه نبوغ او هستند نظر ادواردو زالامئا<sup>۱</sup> را جلب می‌کند؛ مردی بسیار فهمیده و متخصص کشف ادبیات. او در روزنامه خود مقالاتی در این باره نوشته است.

به این ترتیب گابریل گارسیا مارکز به دنبال غریزه خود در دانشکده حقوق نامنویسی می‌کند و به تحصیل ادامه می‌دهد.

گابریل گارسیا مارکز تا آخر سال ۱۹۴۸ به فعالیت روزنامه‌نگاری اش در روزنامه *اونیورسال* ادامه داد. در سال بعد به بارانکیا برگشت و در همان حال به تحصیل در سال‌های دوم و سوم رشته حقوق ادامه داد؛ البته شاگرد چندان ممتازی هم نبود. انتشار مقالاتش طی یک سال و نیم به روزنامه *اونیورسال* محدود است؛ سی مقاله با حروف اول اسم او: گ. گ. م و گاه با اسم کامل.

بسیار قابل توجه است که گارسیا مارکز در مقاله‌ای به تاریخ ۲۸ ماه ژانویه ۱۹۴۹ به فالکنر و ویرجینیا وولف اشاره می‌کند؛ دو نویسنده‌ای که قبلاً به آن‌ها اشاره نکرده بود. ظاهراً آن‌ها را همان اواخر کشف کرده بود و بسیار واضح است که در دو داستان کوتاهی که در صفحات ادبی روزنامه ناظر به چاپ رسانده بود سخت تحت تأثیر آن دو نویسنده است. در «گفتگویی در آینه» و «غم و اندوه برای سه خوابگرد»، به وضوح تحت تأثیر کافکا است. همان‌طور که در «تسلیم سوم»، اما داستان دوم به نحوی واضح تحت تأثیر خشم و هیاهوی فالکنر است. بعدها شخصیت این داستان‌ها به دو شخصیت کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد و صدسال تنهایی تبدیل می‌شوند.

یکی از وقایع مهم سال ۱۹۵۱، رد کردن رمان طوفان برگ او بوده

است. گابریل گارسیا مارکز دیگر در روزنامه هرالده مقاله‌ای نمی‌نویسد. بجز یک داستان به نام «زمستان» که بعد آن را با نام «ایزابلا در تماشای باران در ماکوندو» به چاپ رساند.

در این سال‌ها مارکز بیش از پیش سعی دارد از فاکتور تقلید کند. درحالی‌که طوفان برگ یک‌سال قبل از داستان «غم و اندوه برای سه خوابگرد» نوشته شده بود. همان‌طور هم طرحی به اسم «مراجعت میم» در روزنامه هرالده در نوامبر ۱۹۵۰.

به هر حال گابریل گارسیا مارکز نویسنده بود. از همان زمان یعنی در بیست سالگی در مقالات و داستان‌های کوتاه خود به صدسال تنهایی و پاییز خان‌سالار اشاراتی می‌کند. مطالعاتی در نوشته‌های ابتدایی او در بارانکیا نشان می‌دهد چگونه سرهنگ بوئندیا خلق می‌شود، همان‌طور هم ظهور آمارانتا و «خانم بزرگ». موجودی آفریده می‌شود که با «رمدیوس خوشگله» وجه تشابه دارد. حتی شخصیت‌هایی از ساعت نحس نیز پدیدار می‌شوند. و یکی از مسائل مهم به‌وجود آوردن «خانه» صدسال تنهایی است.

در اولین داستان‌های کوتاه او و بسیاری از مقالات او در هفته‌های ابتدایی در کارتاخنا مسئله‌ای مکرر تکرار می‌شود: داستان مرد مرده‌ای که از فراز جنازه‌اش درختی رشد می‌کند و شیره او، درخت را مملو از میوه می‌کند. زنده‌ها میوه‌ها را می‌خورند. مارکز با وجود وحشت مرگ نشان می‌دهد که چطور همه چیز ادامه می‌یابد. یعنی در واقع همه چیز هم اهمیت دارد و هم بی‌اهمیت است. مثل دو داستان کوتاه «تسلیم سوم» و «حوا به جسم گریه‌اش فرو رفته است» یا مثل داستان «کسی نظم این گل‌ها را بر هم می‌زند» شخصیت‌های مارکز رو به انحطاط و مرگند.

در سال‌های پنجاه، نویسنده یادداشت‌هایی برای یک رمان را می‌نویسد: «خانه خانواده بوئندیا»، «دختر سرهنگ» و «پسر سرهنگ».

در همان ایام مجموعه داستان چشم‌های سگ آبی‌رنگ را به چاپ می‌رساند که «شب شاهین‌ها» و «زنی که ساعت شش می‌آمد» در آن است؛ و نیز «کسی نظم این گل‌ها را بر هم می‌زند» و «نابو، سیاهپوستی که فرشتگان را معطل گذاشته بود».

تمام فصل‌های داستانی که در دست دارید در آرشیو روزنامهٔ مربوطه حفظ شده است.

www.ketab.ir

## مقدمه مترجم

گابریل گارسیا مارکز این رمان را در سال‌های جوانی و به شکل داستانی دنباله‌دار برای مطبوعات نوشته است. بعدها بخش عمده‌ای از مقالات و داستان‌های او، از جمله همین رمان، در کتابی با عنوان نوشته‌های کرانه‌ای منتشر شد.

از همان زمان سوررئالیسم شدیدی در آثار او دیده می‌شود. مارکز در این نوشته‌ها، آفرینش آثار بزرگ آینده خود را مشق می‌کند، اما همین آثار نیز بسیار خواندنی و تحسین‌برانگیزند.

مارکز با بهره از باورهای بومی، تخیل کم‌نظیر و گونه‌های مختلف نوشتن از داستانی مرموز رمانی جذاب و تأمل‌برانگیز پدید آورده است. به نظر من این داستان یکی از بهترین نوشته‌های اوست.

بهمن فرزانه